

مرد پولادین

* «۲» *

پس از آن که «باسر» و «سمیه» با آن وضع دلخراش، به شهادت رسیدند و مسلمانان متوجه شدند که در مکه تا مین جانی ندارند، چاره‌ی دیگری اندیشیدند... اکنون بقیه سرگذشت را مطالعه فرمائید.



به خارج از کشور بکشند از چنین اقدامی ناگزیر بودند.

می‌گویند «عمار» نیز جزو ۸۳ مرد مسلمانی بود که شبانه از مکه بیرون رفتند و خود را به ساحل دریای سرخ رساندند و پس از عبور از عرض دریا، وارد کشور حبشه شدند و در آنجا بجای خانه و کاشانه، اموال و کسان، به دین و ایمان، عقیده و هدف خود چسبیدند!

پس از مدتی، در حبشه شایع شد که مردم مکه

طرحی که مسلمانان با راهنمایی پیامبر اسلام (ص) ریختند، قریش را غافلگیر کرد، زیرا آنان هیچگاه فکر نمی‌کردند که مسلمانان خانه و کاشانه خویش را رها کرده رهسپار کشور آفریقائی «حبشه» گردند. گرچه مهاجرت دسته جمعی آنان به یک کشور بیگانه - بویژه در شرایط آن روز - خیالی از دشواریهای نبود اما برای جلوگیری از کشته شدن خویش و خفه شدن نهضت مقدسی که تازه آغاز شده بود، و نیز برای این که دامنه‌ی نهضت و مبارزه را

با این نسب در خشان و اینهمه ثروت از کجا پیدا کرده است ؟!

سومی گفت :

راستی بینم خدا کسی بهتر از یک مشت فقیر زنده پوش نداشت که از بین همه ما ، اینان را انتخاب کرد ؟ . آیا محمد (ص) انتظار دارد ما هم برویم و همنشین این برده زادگان شویم ؟ (۱)

آری طرف فکر مردم مکه ، چنین بود و آنچه در میان آنان ارزش نداشت انسانیت و فضیلت بود ، ولی قرآن مجدد در پاسخ کسانی که شرافت و انسانیت افراد را این چنین با میزان ثروت و قدرت آنان می سنجند می فرماید :

«طرد مکن کسانی را که صبح و شب به درگاه پروردگار خویش دعا می کنند... ما افراد را به وسیله یکدیگر آزمایش می کنیم که می گویند: آیا خدا از بین ما (اینان را انتخاب کرد) بر آنان منت نهاد؟ آیا خدا شکر گزاران را بهتر نمی شناسد؟ هرگاه افراد با ایمان از هر طبقه و صنفی که باشند - نزد تو بیایند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان، مهربانی را بر خویش حتمی نموده است کسی که از روی نادانی کار ناستوده ای انجام داده و پس از آن توبه کرده (پشیمان شده باشد) و راه درستکاری را در پیش گیرد، خدا آمرزنده و مهربان است» (۲)

* * *

در هنگامی که مردم مکه دیدگان خود را می بستند نادر خشنده گی اسلام را بینند و پنبه در گوش می نهادند

(قریش) به اسلام گرویده اند و اوضاع دگرگون شده است . به دنبال این شایعه، عمار و گروهی از مهاجران حبشه، به مکه بازگشتند و بار دیگر در معرض شکنجه ها، تحقیرها، و توهینها قرار گرفتند.

* * *

خورشید بالا آمد و پیامبر اسلام (ص) چون دیگر روزها وارد مسجد الحرام شد و چند تن زنده پوش با پیراهنهای بلند که غالباً چندین وصله داشت یکی پس از دیگری از اطراف، پیرامون او جمع شدند، آثار سختیها ورنجهائی که کشیده بودند ، از قیافه های آنان خوانده می شد و نور ایمان در دیدگان شان می درخشید.

آمدند و بی اعتنا به شکنجه های که هر روز در انتظار آنان بود، با تمام وجود به سخنان پیامبر گوش می دادند .

در فاصله ای - نه چندان زیاد - چند نفر از قریش آنان را به همدیگر نشان می دادند؛ مسخره می کردند و می خندیدند .

یکی گفت :

- آن مرد کوتاه قد لاغر اندام و سیاه «بلال» غلام سابق «امیه بن خلف» است و آن مرد سفید چهره سرخ مو «صهیب» است و آن مرد قد بلند که رنگ تیره ای دارد «عمار» است و آن دیگری «خباب» و

دومی بالحن طنز آمیزی گفت:

- چه مردان برجسته ای! محمد (ص) اینان را

۱- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۳

۲- سوره انعام آیه ۵۲-۵۴

تاندای ملکوتی رهبر گرامی اسلام را نشنوند، مردم مدینه، در پرتو اشعه‌ی تابناک اسلام راه خود را پیدا کردند و از پیامبر (ص) دعوت نمودند تا به شهر آنان مهاجرت نماید.

پیامبر (ص) دعوت آنان را پذیرفت و شبانه از مکه خارج شده رهسپار مدینه گردید مسلمانان پس از مهاجرت پیغمبر (ص) یکی پس از دیگری مکه را به قصد مدینه ترک گفتند و عمار جزو نخستین افرادی بود که به دنبال پیامبر محبوب، به راه افتاد و پیش از آن که پیغمبر (ص) وارد شهر مدینه شود، در سرزمین «قباء» به او ملحق گردید و در همانجا بود که ساختن مسجد قبا را آغاز نمود؛ از این رو او را نخستین کسی می‌دانند که در تاریخ اسلام مسجد ساخته است (۳)

باری مسلمانان در مدینه از اکثریت قسطنطنیه برخوردار گشتند و حکومت نو خاسته‌ای تشکیل دادند. دیگر آن خطرها، شکنجه‌ها و توهینها آنان را تهدید نمی‌کرد اما این بار؛ با مشکلات تازه‌ای مواجه گردیدند؛ زیرا مهاجران فرصت همراه آوردن دارائی و وسائل زندگی خویش را نداشتند؛ از این- رو کمبود مسکن و غذا و محدود بودن امکانات و نارسائی اقتصادی؛ مشکلاتی پدید آورد اما از خود گذشتگی و مهر و همکاری بی‌دریغ انصار (تازه- مسلمانان اهل مدینه) چون موج شکنی قوی؛ امواج این مشکلات را در هم می‌شکست.

آنان با آغوش باز از همفکران آواره‌ی خویش

استقبال نمودند و آنان را چون افراد خانواده‌ی خود، در خانواده‌ها جای دادند و با آنان پیمان برادری بستند.

* * *

پس از آنکه مدتی پیغمبر (ص) دستور داد تا برای مهاجران خانه‌سازی آغاز گردد و نخست به ساختن مسجد که پرستشگاه و مرکز تجمع مسلمانان بود، اقدام گردید.

برای این منظور پیامبر اسلام (ص) قطعه‌ای زمینی را که قبلاً خوابگاه گوسفندان بود، از صاحبانش خریداری کرد و آغاز به کار نمود.

پیغمبر (ص) شخصاً آسپنها را بالا زد و پیش از دیگران شروع به کار کرد، مسلمانان نیز به جنب و جوش آمدند یکی از آنان ضمن کار اشعاری می‌خواند که مضمون آن چنین است:

«اگر ما بنشینیم و پیغمبر مشغول کار باشد، روش ما نکو دیده و گمراهی‌زا است» (۴)

بنایان، دیوار را بالای بردند و مسلمانان از پیر و جوان، با شور و نشاط خاصی کار می‌کردند برخی سرگرم درست کردن گل بودند و چند نفر خشت می- زدند و عده‌ای خشتهای خشك و آماده را نزد بنایان می‌بردند و ...

صدای شعارهای مذهبی و اشعار مهیج و دلگرم کننده، فضا را پر کرده بود.

عمار که خشت می‌کشید، در يك سوی میدان، پیغمبر (ص) را دید که همچون يك کارگر معمولی

۳- اسدالغابا ج ۲ ص ۴۵

۴- لئن قمدنا والرسول یعمل

کارشد، او خشته را آماده می کرد تا کارگران ببرند اما وقتی نوبت همار می شد بار او را دو برابر سنگین می کرد. عمار نخست با خوشروئی گفت:

«من سهم خود و پیامبر (ص) را برمی دارم» و بدون این که خم به ابرو بیاورد، آنها را برداشت، اما کم کم خسته شد ولی نمی خواست غرور خود را بشکند تا این که یکبار که از نزد يك پیغمبر (ص) عبور می کرد پیامبر از او پرسید:

عمار حالت چطور است؟

عمار که جز رسول خدا (ص) محرم رازی نداشت گفت:

یا رسول الله (ص) اینان مرا کشتند، باری که خود نمی توانند بردارند، بردوش من می نهند.

پیغمبر دست نوازش دراز کرد و غبار از موهای مجعد او زدود و بالحنی سرشار از لطف و صفا فرمود: «پسر سمیه شجاع! اینان قاتل تو نیستند (امادر

آینده) قوم ستمگر تو را خواهند کشت!»!

از آن پس این گفتار پیامبر (ص) که يك پیشگوئی شگفت انگیز بود، در میان مسلمانان زبانزد گردید (ع)

(بقیه دارد)

سخت در کوشش بود و در سمت دیگر چشمش به یکی از مسلمانان افتاد که - با این که چند سال در اسلام سابقه داشت - هنوز خوی اشرافیگری و اخلاق جاهلی را از دست نداده بود و دستها را بر کمر زده کارگران را تماشا می کرد، کارگران دیواری را خراب کردند گرد و غباری بلند شد و مرد اشرافی رو بر گرداند تا غبار مزاحمش نگرود.

عمار شعار تازه ای را (که می گویند حضرت هلی (ع) سروده بود) آغاز کرد و مسلمانان با او همراهی نمودند:

: کسی که مسجد می سازد و در این راه برمی خیزد و می نشیند، با کسی که از غبار مسجد روی می گرداند مساوی نیست) (۵)

این شعر چند بار تکرار گردید و وقتی آن مرد صحابی شنید، پیش آمد و به همار پر خاش نمود، پیغمبر (ص) پر خاش او داشتید و فرمود:

«چه کار با عمار دارند؟ عمار آنان را به بهشت فرا می خواند و آنان او را به دوزخ دعوت می کنند. عمار، همچون عضوی از اعضای بدنم نزد من عزیز و محبوب است.»

روز دیگر آن مرد همراه دیگر مسلمانان مشغول

